

دوگانگی جغرافیایی و مفاهیم بنیادی مدل جغرافیای یکپارچه

دکتر یاشار ذکی^۱ و دکتر احمد پوراحمد^۲

چکیده

مضمون اصلی علم جغرافیا مطالعه زمین به عنوان جایگاه انسان است ولی موجودیت‌های درون رشته‌ای جغرافیا بدلیل تفکیک و انقسام پیاپی آن، «جغرافیاهای بسیار» و به تبع آن «برداشت‌های واگرا یا حدّ اقلّ ناهمگرا» را بازتولید می‌نماید. محصل تعدّد روزافزون گرایش‌های متعدّد جغرافیا، همزیستی منخاصمه‌آمیز و متشکّتی است که در برخی مواقع، پایگاه علمی این رشته دانشگاهی را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد. دوگانه‌انگاری‌های جغرافیایی سبب تجزیه‌گرایی جغرافیا، رشد تخصص‌گرایی متمایل به جدایی از پیکره اصلی و به نوعی فروپاشی رشته شده است که از آن تحت عنوان جغرافیای گسسته یاد می‌شود. از این رو، مقاله حاضر در پی آنست تا ماهیت و موضوع جغرافیا را در ارتباط با مقوله بسیار مهم جغرافیاهای دوگانه طبیعی - انسانی، ترکیبی - تخصصی، قانونمند - ناحیه‌ای تبیین نماید. تبیینی که ضمن تأکید بر جایگاه ویژه هر یک از آنها در درون نظام علمی گسترده جغرافیا، همه تقسیمات را در هسته متحدبخش جغرافیای یکپارچه به هم متصل می‌سازد. با رویکرد فوق، طرح مدل جغرافیای یکپارچه در تقابل ساختاری با جغرافیای گسسته قرن بیستم ضروری می‌نماید. هسته کانونی مدل، مشتمل بر شاخص‌های اصلی جغرافیایی همچون فضا، مکان، محیط و نقشه است که در واقع به عنوان زیربنایی‌ترین پایه مشترک تمامی جغرافیدانان با هر گرایش تخصصی محسوب می‌شود. مدل مزبور، قابلیت بازنمایی شاخه‌ها و تخصص‌گرایی ادغام شده در مرکز جغرافیای یکپارچه و ایجاد کنش متقابل در گرایش‌های درونی آن علم، ضمن تعامل با اهداف و مقاصد بیرونی (سایر رشته‌ها) و پیوندهای بین رشته‌ای را دارد.

کلیدواژگان: جغرافیای یکپارچه، جغرافیای گسسته، دوگانگی‌های جغرافیایی.

۱. استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۲. استاد دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

مقدمه

جغرافیا در عصر حاضر و در همه جا عرصهٔ جریانها و رویه‌های واگرا شده است. گستردگی نظام جغرافیا و جامعیت ناشی از آن اغلب جغرافیدانان و جغرافی‌خوانان را در فهم محتوا و ماهیت این علم دچار سردرگمی می‌نماید. منابع چنین اغتشاش ذهنی و فکری ملهم از دو مقولهٔ ذاتی این رشته علمی است: اولاً جغرافیا دانشی تألیفی و ترکیبی است که از دو قسمت پیوسته و مرتبط به هم طبیعی و انسانی ترکیب یافته است؛ دانشی که انسان‌ها را در مناسبات‌شان با انواع محیط‌های طبیعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. ثانیاً جغرافیا علیرغم ترکیبی بودنش به شاخه‌های علمی، تخصص‌ها و موضوعات مختلفی در دو شق انسانی، طبیعی و همچنین فنون جغرافیا تقسیم‌بندی شده است. جغرافیای یکپارچه، جغرافیای گسسته، دوگانگی‌های جغرافیایی، شود و بدین طریق از یک سو هر یک از ابعاد و کردارهای گروههای انسانی و نیز اجزا و عوامل محیطی به صورت منفرد، موضوع مورد مباحثهٔ دقیق سایر علوم انسانی و محیطی همچون روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، آب‌شناسی، هواشناسی، خاک‌شناسی و غیره‌اند که به‌طور مسلم این علوم با داشتن رویکرد جزئی‌نگر و بخشی‌نگر، هر یک از ابعاد انسان و اجزاء محیط را به صورت تفصیلی و جزئی و بالطبع دقیق‌تر از جغرافیا تحت بررسی قرار می‌دهند و از دیگر سو، گرایش‌ها و تخصص‌های درونی جغرافیا هر کدام به نوعی به جدایی و واگرایی از بدنه و هستهٔ اصلی جغرافیا گرایش دارند. اینجاست که میان تقسیمات درونی علم جغرافیا و ماهیت کلّ‌شناسانهٔ آن ارتباط عمیق و چالش برانگیزی وجود دارد و به تعاقب آن نیاز به داشتن دید ترکیبی و رهیافت کلّ‌نگرانه، به صورت جدّ مطرح است. در مجموع ثنویت‌گرایی‌ها و حتی چندگانگی‌ها و تقسیمات قراردادی درونی جغرافیا در ارتباط با ماهیت‌شناسی، موضوع‌شناسی و روش‌شناسی این علم چالش‌های عمده‌ای را در رشد پایدار علم جغرافیا بازتولید می‌نماید.

طرح یک سؤال: آیا جغرافیا متعدد است؟

مضمون موردی جغرافیا، سطح زمین است یعنی پدیدهٔ پیچیده‌ای که یک رشته علمی خاص با قلمروی بی‌پایان یعنی جغرافیا را می‌آفریند. حالات طبیعی و انسانی اکوسیستم زمین اعم از ناهمواری‌ها، آب، خاک‌ها، اقلیم، سکونتگاه‌های شهری و روستایی، فرهنگ‌ها، اقتصادها،

سیاست‌ها به دو صورت یکی به شکل کنش متقابل و دیگری به شکل مجزاً و منفرد در فضا، مکان، گذر زمان و در سطوح مقیاس‌های متعدّد از محلی، ناحیه‌ای، ملی گرفته تا مقیاس‌های کلان منطقه‌ای (فراملی و فروج جهانی) و جهانی قابل بررسی‌اند (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۲۸۵). حال سؤالی که اینجا پیش می‌آید این است که جغرافیدانان در روند مطالعه پدیده‌ها و نواحی جغرافیایی بایستی پابند به جغرافیای ترکیبی و کلّ نگر باشند یا نه می‌باید متعهد به تخصص‌گرایی در جغرافیا باشند. قبل از پرداختن به این مسائل ابتدا ضروری می‌نماید که به ثنویت‌گرایی در باب انشقاق درونی جغرافیا همچون جغرافیای تخصص‌گرا، جغرافیای ترکیبی، جغرافیای قانونمند، جغرافیای ناحیه‌ای پرداخته شود. چرا که برای برخی جغرافیدانان، متحدسازی و ترکیبی دیدن (روابط انسان - محیط) ویژگی اصلی جغرافیا و فلسفه وجودی آن به عنوان رشته‌ای دانشگاهی به شمار می‌آید و از سوی دیگر برای بعضی در عصری که علم جغرافیا رقبای زیادی را در کنار خود دارد فعالیت تخصصی و توجه بیشتر به تخصص‌گرایی می‌تواند کارآیی جغرافیدانان را بیشتر و موقعیت آنان را در مسابقه بزرگ که میان این علم با علوم همجوار صورت می‌گیرد بیش از پیش تحکیم نماید.

جغرافیای قانونمند یا جغرافیای ناحیه‌ای؟

این که جغرافیا علم جستجوی قوانین و پیش‌بینی بر اساس آن قوانین است یا علم کورولوژیکی است که به بررسی افتراق مکانی و نواحی منحصر به فرد می‌پردازد باز هم در ماهیت و موضوع این رشته ثنویت دیگری را مطرح می‌سازد.

جغرافیدانی که در تحلیل فضا، روش استقرایی را بکار می‌گیرد به ارزیابی تجانس و تشابه و همگونی فضاها بیش از اصالت و ویژگی آنها امتیاز می‌دهد. به سخن روشن‌تر در این روش شناخت، تشابه بیش از ویژگی‌های منحصر به فرد، مورد توجه جغرافیدان است تا بتوان به تدوین قوانین جغرافیایی دست یافت. در این بستر فکری، جغرافیا به عنوان دانش قانون‌یاب است و جغرافیدان نیز در پی تدوین قوانین جغرافیایی و نیز ساخت و تدوین نظریه‌ها و در نهایت تعمیم آنها به همه مکان‌ها است. در این راستا اختلافات جزئی که بحث در آنها جغرافیا را به سوی تجرید کشانده و از کلی‌نگری بازمی‌دارد، مهم نمی‌نماید. در مقابل رویکرد هنجاری فوق،

رویکرد دیگر جغرافیای ایدئوگرافیک یا جزءنگار است. در واقع همان نگرش های پندارنگاری جغرافیای ناحیه‌ای کلاسیک است، آنجا که بیشتر روی اختلاف‌ها و تمایزها و روی اصالت ویژگی های جغرافیایی هر ناحیه‌ای تأکید می‌شود. لازم به ذکر است که هر چند از نظر روش‌شناسی، جغرافیای قانونمند و جزءنگاری (ایدئوگرافیک) دور از نظرات مشترک نیستند (فرید، ۱۳۷۹: ۵-۳۳).

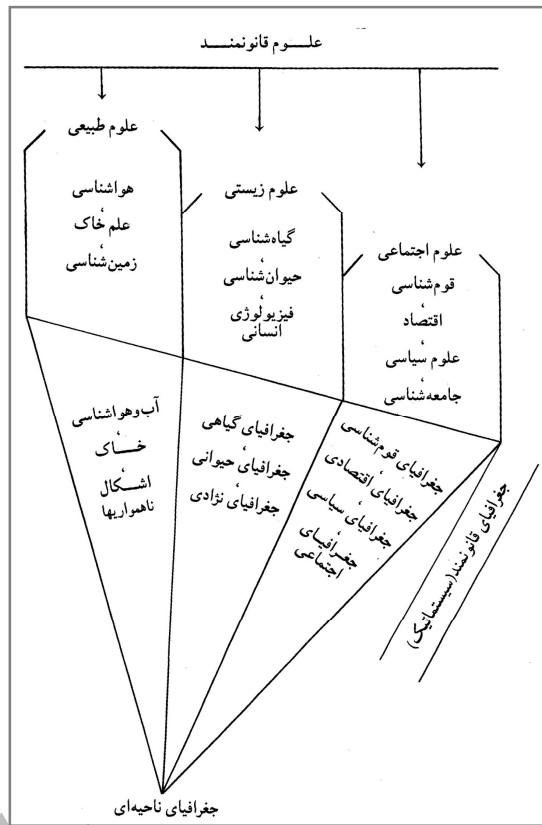
جدول ۱: جغرافیا دانش قانون‌یاب و جزءنگار

جغرافیا دانش جزءنگار (Particularism)	جغرافیا دانش قانون یاب (Universalism)
اختلاف‌ها و تمایزها ↓ - اصالت‌های ناحیه‌ای - ماهیت واحد	تشابه و تجانس‌ها ↓ - نظم در فرآیندها - یگانگی و وحدت
مطالعه ویژگی های ناحیه‌ای	مطالعه مکانیسم‌های عمومی فضا

منبع: (فرید، ۱۳۷۹: ۳۴).

جغرافیدان بی‌خبر از اصول و مبانی جغرافیای سیستماتیک (نظام‌مند) قادر نخواهد بود مشکل‌ترین و در عین حال مهم‌ترین وجه جغرافیای ناحیه‌ای را که همان سنتز (ترکیب) باشد، انجام دهد (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۲۴۶). آلفرد هنتر در این رابطه می‌نویسد: «به همان اندازه که «تفرید» روش مورد درک و نیاز است، باید متذکر شد که جغرافیا فقط از طریق روش تعمیم، شخصیت محکم علمی‌اش را بدست می‌آورد. توسط تعمیم، بنیانی برای تبیین در مورد تحقیقات تطبیقی ایجاد می‌گردد و به کشف قوانین می‌انجامد (شیفر، ۱۳۸۱: ۸۲). شیفر می‌گوید: «جغرافیای ناحیه‌ای به منزله یک آزمایشگاه فیزیک می‌ماند که در آن نظریه‌های تعمیمی فیزیک مورد آزمایش قرار می‌گیرد و صدق آزمون‌ها معلوم می‌شود. تنها با به کارگیری این روش در جغرافیا است که در پایان کار، جغرافیای ناحیه‌ای و جغرافیای نظامند (قانونمند)، ضرورتاً جدا نشدنی اعلام می‌شود». هارتشورن از دیدگاهی متفاوت اما از برخی جهات مشابه با نظر شیفر، جغرافیا را شامل جغرافیای نظام‌پذیر-قانونمند و جغرافیای ناحیه‌ای می‌داند که هر دو در مطالعات کورولوژیکی تأثیرگذار می‌باشند (شکل ۱). از نظر او، این تقسیم‌بندی با قانون‌سازی و

تکننگاری در تعارض نمی‌باشد (شکویی، ۱۳۷۵: ۱۹۹-۱۹۶).



شکل ۱: وابستگی شاخه‌های جغرافیای قانونمند و جغرافیای ناحیه‌ای از ریچارد هارتشورن

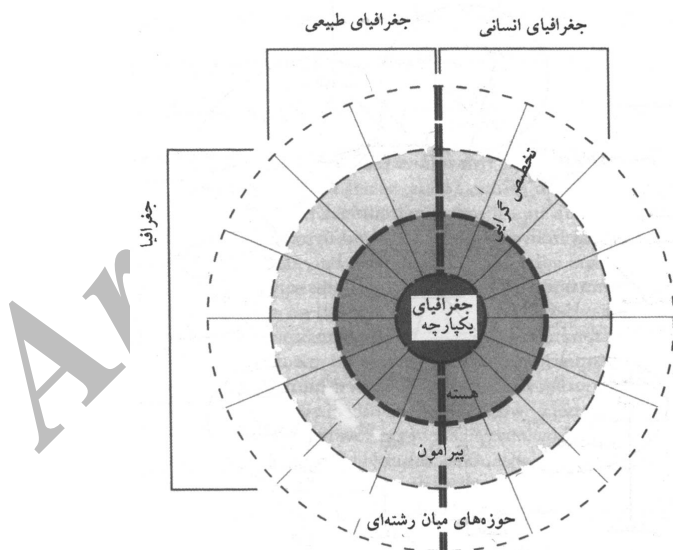
منبع: (شکویی، ۱۳۷۵: ۴۶)

مدل و مبانی جغرافیای یکپارچه و شاخص‌های محوری جغرافیا

جغرافیدانان در پاسخ به چندگانگی‌های رایج و متعدد در علم جغرافیا ناگزیر به ارائه مدل‌هایی به منظور پیوند میان آنها به ویژه جغرافیاهای دوگانه هستند. چنانچه جغرافیدانان در پی آنند که ماهیت رشته دانشگاهی خود را از دست ندهند بایستی بر روی مفاهیم اصلی و پایه‌ای رشته خود پای بشارند. به عبارتی اگر متخصصین جغرافیای طبیعی و انسانی می‌خواهند هویت رشته خود را به سادگی از دست ندهند و جذب رشته‌های اشتقاقی علوم طبیعی مانند زمین‌شناسی، هواشناسی، خاک‌شناسی، آب‌شناسی، محیط زیست و نیز جذب رشته‌های اشتقاقی علوم اجتماعی - انسانی

همچون علم سیاست، جامعه‌شناسی، اقتصاد، شهرسازی و غیره نشوند باید الزماً به واسطه مفاهیم هسته‌ای مهم و یکپارچه‌ساز دانش جغرافیا با علوم مجاور و همسایه و البته نه در زمین آنها بلکه، در زمین خود به رقابت برخاسته و استقلال علمی رشته جغرافیا را حفظ و بیش از پیش تقویت نمایند. این مهم به معنای نادیده انگاشتن تخصص‌گرایی و حتی حرکت به سمت و سوی مباحث میان رشته‌ای در مقولاتی نظیر شهر، جامعه، برنامه‌ریزی، توسعه، دولت، مهاجرت، مخاطرات محیطی و انسانی و غیره نیست؛ بلکه وظیفه علمی جغرافیدان ضمن حفظ هسته اصلی و متحد کننده جغرافیا به عنوان رشته دانشگاهی حرکت به تخصص‌گرایی است و هنر عالی هر جغرافیدان پیوند متناسب میان دوگانگی‌های جغرافیای یکپارچه و جغرافیای تخصصی، جغرافیای انسانی، جغرافیای طبیعی و جغرافیای قانونمند و جغرافیای ناحیه‌ای است.

یکی از مدل‌هایی که با رهیافت فوق جغرافیای یکپارچه را با تخصص‌های جغرافیایی به صورت یکجا و در ارتباط منطقی و پیوسته به هم به نمایش می‌گذارد، مدل ماتئوس و هربرت است. مدل آنها (شکل ۲) جغرافیای یکپارچه شامل جغرافیای طبیعی و انسانی و تخصص‌های جغرافیایی را در ارتباط با هسته و رشته‌های پیرامونی بازنمایی می‌کند (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۲۸۸).



شکل ۲: مدل جغرافیای یکپارچه شامل جغرافیای طبیعی و انسانی و تخصص‌های جغرافیایی

در ارتباط با هسته و رشته‌های پیرامون

منبع: (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۲۸۸)

مفاهیم جغرافیایی در گذر زمان از نظر استفاده و به‌کارگیری و نیز از نظر بازتحلیلی، تعدیل شده و تغییر پیدا می‌کند، اما به هر حال هر تفسیر جدید تحت تأثیر اجزای چهارگانه هسته اصلی جغرافیا یعنی؛ ۱. فضا، ۲. مکان، ۳. محیط و ۴. نقشه قرار می‌گیرد. این تعریف از هسته جغرافیایی تعریفی حساب شده بر مبنای روابط و فرایندها و همچنین بر مبنای شیوه تفکر در مورد پدیده‌های محصورکننده سطح زمین است. در این نگرش، این که هر هسته باید پیرامونی داشته باشد انکار نمی‌شود. مفاهیم و روش‌های مرتبط با اجزای جغرافیا یعنی فضا، مکان، محیط و نقشه باید با ابعاد توصیفی زمان، فرآیند، چشم‌انداز و مقیاس سازماندهی شود. جدول شماره (۲) فصل مشترک بین اجزای اساسی، مبنای چندگانه برای یک اتحاد را عرضه می‌کند که منتج از تخصص‌گرایی است و بر اختلاف‌های میان شاخه‌های میان رشته‌ای جغرافیای طبیعی و انسانی صحه می‌گذارد و به یک بازنگری در جغرافیای یکپارچه تأکید می‌کند که قادر است در آن جغرافیدانان طبیعی و انسانی فعلاً نه باهم همکاری کنند (پورا احمد، ۱۳۸۵ : ۲۸۹-۲۸۷).

جدول ۲: شاخص‌های اساسی جغرافیا و ابعاد آن

ابعاد توصیفی	شاخص‌های اساسی جغرافیا
زمان	فضا
فرآیند	مکان
چشم‌انداز	محیط
مقیاس	نقشه

منبع: (پورا احمد، ۱۳۸۵ : ۱۶)

با وجود اختلاف نظر جغرافیدانان در تعریف علم جغرافیا، آنان عناصر اصلی و محوری هسته جغرافیا و ابعاد توصیفی وابسته به شاخص‌ها را که مورد توافق همه است می‌پذیرند. هسته و پیرامون جغرافیا هر دو مناطقی‌اند که رویکردهای معکوس را در بطن خود دارند. محدوده بین آنها و به ویژه حاشیه بیرونی این رشته بیشتر مناطق گذر است تا خطوط محدود معین و ثابت. در هسته فقط اجزای اساسی جغرافیا شامل فضا، مکان، محیط و نقشه می‌گنجد و جغرافیای یکپارچه یا واحد، کنش متقابل جغرافیای طبیعی و انسانی را نشان می‌دهد و خود در

مرکز هسته قرار گرفته است. عوامل تخصص گرا یا همان رشته‌های تخصصی درون‌نگر در قالب بخش‌های مجزای دیاگرام نشان داده شده‌اند و از سمت هسته در داخل رشته جغرافیا به سوی حوزه‌های میان رشته‌ای در ورای محدوده رشته جغرافیا تمایل نشان می‌دهند. در لبه پیرامون، جغرافیا با سایر رشته‌ها درهم می‌آمیزد، یعنی با مطالعه زمین شناسان در مقوله کواترنری و با پژوهش جامعه‌شناسان در توجه و علاقه تازه به فضا. چنین ترکیب‌هایی در مجامع علمی معمول است (همان : ۲۸۹).

در این بخش از مقاله با عنایت به اهمیت فوق‌العاده زیاد مفاهیم هسته‌ای جغرافیا به بررسی شاخص‌ها و مفاهیم محوری جغرافیای یکپارچه پرداخته می‌شود.

فضا: جغرافیای نو برای نقشی که فضا در زندگی هر فرد و در نحوه عملکرد جامعه ایفا می‌کند، اهمیت بسزایی قائل است (کلاوال، ۱۳۷۳ : ۵۹). فضا در مفهوم موجود خویش به تنهایی هیچ ویژگی خاصی را مطرح نمی‌کند. ولی به محض آن که یک گروه انسانی فعالیت را در مکانی مطرح کند، معنای نمادین فضا پدیدار می‌شود، از این پس فضا بستری برای بیان فعالیت و رفتارهای انسانی می‌شود، محلی برای تخیل و واقعیت (حبیبی، ۱۳۷۵ : یک). با این وصف، فضای جغرافیایی، فضای اجتماعی است که با دست‌پرتوان انسان‌ها ساخته و پرداخته می‌شود (فرید، ۱۳۷۹ : ۴۷).

از این رو، می‌توان گفت زندگی انسان در فضا جریان دارد، ولی فضا مفهوم نظری داشته و با حواس ما به ادراک در نمی‌آید. فضای جغرافیای مقوله‌ای است که از پراتیک انسان در محیط با تلفیق ساخت اجتماعی آن تولید می‌شود. برخلاف نظر امانوئل کاستلز که معتقد است فضا یک تولید مادی در رابطه با سایر عوامل مادی است؛ فضای یک بُعدی تنها با بُعد مادی آن، مفهوم شفاف را ارائه نداده، بلکه، آنچه به ماهیت فضای جغرافیایی شکل می‌دهد بُعد سیاسی (ایدئولوژیکی) اجتماعی آن است. خصوصیات عمده فضای جغرافیایی عبارتند از: (نوروزی ثانی، ۱۳۸۶ : ۲۰۱ - ۱۹۸).

الف. فضای جغرافیایی هویت دارد؛

ب. فضای جغرافیایی مدام در تغییر و تحول است؛

ج. فضای جغرافیایی با معیار «مقیاس» قابل توصیف و تبیین است.

در مطالعات جغرافیای سستی و حتی تا دهه ۱۹۷۰ مفهوم فضا همان «فضای مطلق» بود که تنها از جنبه عینی و تجربی بدان نگریسته می‌شد. فضا به عنوان ظرف چیزها و رویدادها در نظر گرفته می‌شد و عمدتاً با دیدگاه پوزیتیویستی و کمی مطالعه می‌شد. با انتقاد از مفهوم مطلق فضا، فضای «نسبی» و «رابطه‌ای» مطرح شد. این دیدگاه به تحلیل چگونگی شکل‌گیری فضا از طریق فعالیت‌های انسانی اولویت می‌دهد. فضا دیگر به عنوان هندسه طبیعی و منفعل فرض نمی‌شود، بلکه از طریق روابط اجتماعی - فضایی و به طور مداوم تولید می‌شود. همچنین ارتباط بین فضا، فرم‌های فضایی و رفتار فضایی از طریق قوانین فضایی طبیعی رخ نمی‌دهد بلکه آن بیشتر، محصول روابط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. بنابراین فضا صرفاً یک ساختار عینی نیست بلکه یک تجربه اجتماعی است که به صورت ذهنی هم قابل درک است (Hubbard et al, 2002: 13-14).

فضا تنها از طریق هدف‌ها و فرآیندهایی که آن را به وجود آورده است شناخته می‌شود و تنها از این طریق، افتراق فضایی موجودیت می‌یابد. بنابراین از نظر مردم مکان‌های مختلف، فضا مفاهیم مختلفی دارد. یعنی مردم مکان‌های مختلف، جهان را با نگرش‌های مختلف ادراک می‌کنند (شکویی، ۱۳۷۵: ۲۸۷). پس فضای جغرافیایی در بستر محیط طبیعی، در سیر زمان، در گذشته و حال و با تصمیم‌گیری انسانی عینیت می‌یابد. از دیدگاه فرید، فضای جغرافیایی شامل مجموعه مکان‌ها و روابط آنهاست (فرید، ۱۳۸۰: ۳۳) به عبارتی در ساده‌ترین حالت، فضا به موقعیت یک‌جایی و مکان به اشغال آن موقعیت اشاره دارد. فضا درباره داشتن یک نشانی و آدرس و مکان درباره زندگی در آن نشانی است (Agnew, 2005: 82). از منظر اولیویه دولفوس فضای جغرافیایی مجموعه‌ای است که از نقاط و پدیده‌های مکانی و روابط و مناسبات بین آنها در سطح سیاره زمین تشکیل و متحول می‌شود (دولفوس، ۱۳۶۹: ۸). از نظر دورن مسی «فضا یک سازه اجتماعی است» (Massey, 1987: 11). این بدان معناست که فضا به گونه‌ای که هست خود را نمی‌نماید. برای درک آن بایستی شکل فضا را از مناسبات اجتماعی آن فهمید: نیروی کار، بازار کار و استخدام، تولید، مبادلات و مصرف از داده‌هایی است که در فهم مناسبات اجتماعی فضا مورد تأکید جغرافیدانان نوگراست و نظریه فضا را جز از ورای نظریه‌های اجتماعی نمی‌توان فهمید (فرید، ۱۳۷۹: ۷۷). دیدگاه مسی به درک مفهومی روشنی از فضا می‌انجامد. فضا از منظر وی، ماهیتاً سرشار از قدرت و نماد، شبکه پیچیده‌ای از روابط غالب و مغلوب، همبستگی و همکاری است. به تعبیر مسی، از این جنبه از فضا به عنوان «هندسه

قدرت» نیز یاد شده است. لوفور بر ماهیت و نقش سیاسی و ایدئولوژیک فضا تأکید می‌ورزد و آن را محصولی اجتماعی، ابزاری برای کنترل، سلطه و قدرت می‌داند (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۳۱). با توجه به اینکه تولید و ساختار فضا به وسیله عمل آگاهانه صورت می‌گیرد پس فضای جغرافیایی، بازتابی از آگاهی‌های اساسی انسان از جهان، تجربیات او از زندگی و وابستگی‌های ارادی او با محیط خود می‌باشد (شکویی، ۱۳۷۵: ۳۰۰). در اینجا ضرورت دارد فضا را از منظر تحلیلی روزه برونه جغرافیدان شهیر فرانسوی به صورت فهرست‌وار بشناسیم.

۱. فضا تولید می‌شود و سازمان می‌یابد؛
 ۲. فضا زاده کنش عوامل فعال است؛
 ۳. فضا آفریده جامعه‌ها و در عین حال محل زیست چنین جامعه‌هایی است؛
 ۴. فضا محلی برای تقاضاها، تنش‌ها، رقابت‌ها و ارزش استعمال است؛
 ۵. بنابراین فضای جغرافیایی را نمی‌توان یک فضای طبیعی به حساب آورد بلکه، فضایی اجتماعی است و صورت‌ها و ساخت‌های آن آفریده کنش انسانی است (شبلینگ، ۱۳۷۷: ۱۰۸).
- به زعم دیوید هاروی، فضا با همه پیچیدگی‌هایش وابسته به درک فرآیندهای اجتماعی است. فهم فرآیندهای اجتماعی نیز وابسته به درکی از شکل فضایی است. حاصل همگرایی روش شناختی و اصرار بر اینکه تنها امور عام و عام‌پذیرها علمی هستند، تلاش برای طرح جغرافیا به مثابه علم فضا بود، علم قوانین فضایی، روابط فضایی و فرآیندهای فضایی شناخت یکنواختی‌های فضایی و اصرار بر تبیین آنها به وسیله عوامل فضایی (افروغ، ۱۳۷۷: ۸).
- مکان:** مساحتی از سطح زمین که مقرر و وسعت آن معلوم است، همچنان که از نامی که مردم به آن داده‌اند پیداست. مکان‌ها از نظر وسعت تفاوت زیادی با یکدیگر دارند و حداقل از نظر حجم و اندازه از هر انسانی بزرگ‌ترند. وجه مشترک آنها پهناور بودن آنها است که انسان نمی‌تواند همه مکان را با نگاهی تند در چشم خود جای دهد مگر آنکه آنها را بر حسب درک واقعی خود از آنها، از نظر مقیاس کوچک‌تر کند. مفهوم مزبور بسیار وسیع‌تر از این است که آن را مجموعه‌ای از اشیاء جاندار و بی‌جان بدانیم. مکان دربرگیرنده فرهنگی خاص است که علم به دنیایی را میسر می‌سازد که ساکنانش چون با محرک‌ها مواجه شوند از آن استفاده می‌کنند (جانستون، ۱۳۷۸: ۸۶-۸۲).

مکان‌ها دارای ویژگی‌های متفاوت طبیعی و انسانی‌اند، مانند یک شهر، یک ناحیه و یک روستا، که به وسیله انسان اشغال شده و نمود عینی داشته و در نتیجه هویت مشخص دارند و بر اثر عوامل تاریخی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره تغییر شکل می‌یابند. با توجه به اینکه مکان‌ها معرف ساختار جامعه خویش‌اند از این رو، می‌توان گفت که آنها حاصل روح جامعه و مردم خود هستند (پوراحمد، ۱۳۸۵ : ۱۸۲). به دو دلیل مکان‌ها با یکدیگر تفاوت دارند: اولاً «مکان» محصول انسان است و ثانیاً فرآیندهای اجتماعی هر مکان با مکان دیگر بسیار متفاوت است.

از دیدگاه توآن «زمانی که فضا کاملاً برای ما آشنا به نظر می‌رسد، آن وقت است که به مکان تبدیل می‌شود». این گفته فضا را به صورت یک عرصه غیرشخصی برای ما ترسیم می‌کند، در حالی که مکان با رفتارهای روزمره ما معنی پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد. وی محدوده مکان‌ها را از یک کانایه راحت تا کل زمین تعیین می‌کند. البته بی‌دلیل نیست که اغلب، مکان‌ها را با توجه به ویژگی آشنا بودن به عنوان پدیده‌های محلی نگریسته‌اند (Tuan, 1977 : 73,144).

«مکانی» که در جغرافیای نوین مورد بررسی قرار می‌گیرد بسیار مهیج‌تر، پیچیده‌تر و مبهم‌تر از نقطه ساده تلافی محور مختصات بر روی نقشه است. به عبارتی مکان چیزی بیشتر از یک موقعیت جغرافیایی روی نقشه است. کشف مجدد مکان، پیوند نزدیکی دارد با افول تحلیل فضایی و ظهور یک جغرافیای نوین انسان‌گرایانه که به امور کمیّت ناپذیر همچون ماهیت، منشأ و تأثیرات درک انسان از مکان توجه دارد (مویر، ۱۳۷۹ : ۱۰) با اینحال مفهوم مکان از دیدگاه اگنیو و هاروی مناقشه آفرین بوده چرا که این مفهوم در جغرافیا مترادف با مفاهیمی از قبیل موقعیت، ناحیه، فضا، محیط، قلمرو، جامعه، چشم‌انداز و منطقه بوده که مفاهیم ضمنی قوی‌یی را درباره مکان بیان می‌کنند و بسیار سخت است که بتوان درباره یکی، بدون صحبت درباره دیگری سخن گفت.

به تعبیر جان اگنیو در مفهوم مکان، سه عنصر عمده درهم تنیده شده است:

۱. محلّ: به نهادهایی که فعالیت (کنش)، سیاست و هویت را در جایی سازمان می‌دهد اشاره

می‌نماید. جایی که روابط اجتماعی ساخته می‌شود؛

۲. موقعیت: به نقشی که یک مکان در جهان به واسطه عملکردهایش ایفا می‌کند برمی‌گردد

و اثراتی که در مقیاس‌های وسیع‌تر، فرآیندها بر محلّ می‌گذارند (Flint, 2006: 5) به

عبارتی هر مکانی از طریق فرآیندهای گسترده‌تری از فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ساخته می‌شود (Jones and Jones and Woods, 2004 : 100). این دیدگاه آگنیو را جغرافیدان سرشناسی همچون لوکرمین مورد تأکید قرار می‌دهد. از منظر وی، عنصر موقعیت را می‌توان بر حسب خصوصیات درونی مقرر (Site) و اتصالات بیرونی با سایر موقعیت‌ها (Location) و وضعیت‌ها (Situation) توصیف کرد. مطابق این اصل، مکان‌ها دارای گستره فضایی و یک درون و یک بیرون هستند. بدین رو، آنها از سوی نظامی از تعاملات و انتقالات فضایی با هم در اتصال و ارتباط هستند و لذا مکان‌ها بخشی از یک چارچوب گردش (Circulation) هستند (رلف، ۱۳۹۰: ۳).

۳. بار احساسی مکان: یک هویت مشترک که با یک مکان خاص پیوند خورده و به عنوان ویژگی منحصر به فرد مکان تلقی می‌شود (Flint, 2006 : 6).

یک مکان مرکز عمل و نیت است، کانونی توجّهی است که انسان‌ها رویدادهای معنی‌دار هستی خود را در آن تجربه می‌کنند (رلف، ۱۳۹۰: ۴۹). ادوارد رلف در خصوص جوهر مکان اظهار می‌دارد که جوهر مکان در هدفداری ناخودآگاهانه‌ای نهفته است که مکان‌ها را به مثابه مراکز بنیادین تجربه و آگاهی انسانی تعریف می‌کند. برای هر کس پیوند و آگاهی عمیق نسبت به مکان‌هایی که در آن تولّد یافته، رشد کرده یا هم اکنون در حال زندگی و تردّد است، وجود دارد. این پیوند، منبع اساسی هویت و امنیت فردی و فرهنگی است (Relf, 1979 : 43). مکان بر اساس ویژگی‌های فرهنگی قرار دارد. مکان نه تنها اطلاعاتی درباره‌ی جایی که در آن زندگی می‌کنیم یا اهل آنجا هستیم به ما می‌دهد، بلکه درباره‌ی شخصیت و این که ما چه هستیم، نیز چیزهایی می‌گوید (کرنگ، ۱۳۸۳ : ۱۴۵). نیکولاس انتریکین درباره مکان می‌نویسد: مفهوم جغرافیایی مکان به زمینه فضایی رویدادها، اشیاء و کنش‌ها برمی‌گردد (Entrikin, 1991 : 6). با توجه به تعاریفی که بعمل آمد مکان‌ها در شرایط رابطه‌ای، به عنوان متن یا زمینه، نتیجه یا محصول فرآیندها و نیز به عنوان چیزی فعّال و دینامیک تعریف می‌شوند در کلّ، مفهوم‌سازی‌های پنج‌گانه درباره مکان توسط جغرافیدانان عبارتند از:

- مکان به عنوان موقعیت یا مقرر طبیعی؛
- مکان به عنوان یک موقعیت فرهنگی و یا اجتماعی؛

- مکان به عنوان زمینه و متن؛
- مکان به عنوان سازه‌ای بر فراز زمان؛
- مکان به عنوان فرآیند (Staepli, 2008 : 159).

در نتیجه مکان از چنان جایگاه معتبر در جغرافیا برخوردار است که جغرافیدانی همچون ویدال دوبلاش در تعریف این علم می‌نویسد: «جغرافیا علم مکان‌ها است» (شکویی، ۱۳۷۳ : ۲۱) همچنین جغرافیدانان شهیر دیگری همچون رونالد جانستون و جان فرزر هارت معتقدند مکان، کانون علم جغرافیاست. مکان‌هایی که در اثر عوامل مؤثر داخلی و خارجی تفاوت‌ها و گوناگونی‌های بسیار زیادی نسبت به هم دارند. از نظرگاه هارت جغرافیدان آمریکایی، رسالت جغرافیدان تفسیر و شناخت دلایل این گوناگونی هاست. در این صورت، ما باید مکان را کانون جغرافیا بدانیم و از تفکیک و جدایی بیشتر جغرافیای طبیعی و انسانی جلوگیری کنیم (شکویی، ۱۳۷۵: ۲۸۰) اینجاست که مفهوم پراعتبار و وزین مکان (به عنوان یکی از مفاهیم هسته‌ای چهارگانه جغرافیا) نقش وحدت آفرینش را در جغرافیای یکپارچه نشان می‌دهد.

محیط: جزئی‌نگاری یا تک‌نگاری به عنوان شیوه شناخت مکان در مقیاس‌های خرد، واژه محیط را به مثابه آلترناتیوی بر طبیعت مطرح ساخت. در واقع محیط، ترکیبی از فرآیندهای طبیعی و اجتماعی مؤثر در پراتیک انسان است که به مثابه حاکمیتی نافذ تجلی می‌یابد (نوروزی ثانی، ۱۳۸: ۷۴-۷۳). کاربرد این مفهوم زمانی میسر است که هدف جغرافیدان نشان دادن ترکیبات بسیار تودرتو و پیچیده عوامل طبیعی و انسانی در یک سرزمین یا یک میدان عمل باشد. مانند محیط شهری، محیط انسانی و مانند آن (پوراحمد، ۱۳۸۵ : ۲۵۳). جغرافیدانان محیط را به معنای مجموعه اوضاع و احوالی که انسان را در هر نقطه‌ای از سطح زمین در پیرامون خود می‌گیرد می‌دانند. این وضعیت برای مردم اولیه کاملاً طبیعی بود و شامل عناصری از قبیل آب و هوای محلی، زمین، پوشش گیاهی و خاک می‌باشد. با پیدایش و گسترش تمدن، برای شهرنشین امروزی، محیط، تحت سلطه ساختار ثابت زندگی شهری است (آزادراهها، بخش‌های شهر، سطوح آسفالت شده). از نظر او، محیط طبیعی جابجا شده و یا به صورت بنیادی تغییر یافته است (هاگت، ۱۳۷۳ : ۲۹). در جغرافیای سرزمین، مفهوم محیط نه فقط در معنای طبیعی آن، که در معنای اجتماعی و اقتصادی نیز مورد نظر است (رهنمایی، ۱۳۸۹ : ۲۰). لذا محیط در جغرافیا

به مجموعه عناصری که نقطه استقرار یک پدیده و پیرامون آن را می‌پوشاند یعنی یک پدیده اعم از انسانی یا طبیعی در ارتباط با اجزایی که در محل استقرار یا پیرامون آن وجود دارد، قرار می‌گیرد محیط آن پدیده گفته می‌شود. بنابراین با توجه به نوع اجزایی که محیط هر پدیده را می‌سازد که ممکن است طبیعی یا انسانی باشد. به عبارتی محیط‌ها از نظر ماهیت فرق می‌کنند و به این ترتیب پتانسیل مختلفی را عرضه می‌کنند که عبارتند از:

۱. **محیط طبیعی**: که از ترکیب و تأثیرات عناصر طبیعی ساخته و پرداخته شده است؛ آشنایی با محیط طبیعی و عناصر آن که به وجود آورنده یکی از دو قطب مهم جغرافیا (انسان - محیط) است، بسیار ضروری است. اولویت دادن به تقدم مطالعه محیط طبیعی در پژوهشهای جغرافیایی اولین بار به وسیله الکساندر فون همبولت بنیانگذار جغرافیای نوین وارد جغرافیای انسانی شده است. وی معتقد بود که شرایط محیط طبیعی شکل و فرم زندگی انسانها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی جغرافیدانان این نوع محیط را محیط پدیداری یا عینی نیز می‌گویند.

۲. **محیط جغرافیایی**: با اضافه شدن عنصر انسان و فعالیت‌های او در محیط طبیعی شکل می‌گیرد. در واقع محیط جغرافیایی موضوع اصلی جغرافیای انسانی است (بدری فر، ۱۳۷۴: ۱۷-۱۶). به عبارتی محیط جغرافیایی به مجموعه محیط‌هایی گفته می‌شود که برای موجود زنده، حالت بیرونی داشته و در رفتار موجود زنده، تأثیرگذار باشد و خاستگاه عینی جهت محیط‌های عملکردی، ادراکی و رفتاری به شمار می‌آید (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۲۴) از طرفی این محیط، قبل از همه تأکید در موجودیت و حضور ساختار جامعه دارد و بنابراین هر محیط جغرافیایی از کلیت و یکپارچگی ساختاری جامعه و محیط (طبیعی و انسانساخت) به وجود می‌آید (شکویی، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

۳. **محیط ادراکی**: شناختی است که انسان‌ها ویژگی‌های محیط زندگی خود را به واسطه ادراک خویش تعیین می‌کنند (بدری فر، ۱۳۷۴: ۱۸). این محیط در درون محیط عملکردی قرار می‌گیرد و آن بخشی است که انسان به آگاهی می‌رسد. این آگاهی ممکن است در زمان حال حاصل شود و یا مربوط به تجربیات گذشته باشد (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۲۵). به بیان دیگر محیط ادراکی عبارت است از تصویر ذهنی شخص از محیط پدیداری است و این نوع محیط، بخشی از محیط واقعی، و نه همه محیط واقعی را نشان می‌دهد (شکویی، ۱۳۷۵: ۱۱۵-۱۱۴).

۴. **محیط عملکردی (کارکردی)**: این محیط در رفتار انسان به عنوان فرد یا گروه تأثیر می‌گذارد.

افتراق محیط عملکردی با محیط جغرافیایی در این است که محیط جغرافیایی برای همه انسان‌ها یکسان می‌نماید در حالی که محیط عملکردی از فردی به فرد دیگر، از ملتی به ملت دیگر، از قومی به قوم دیگر و از طبقه‌ای به طبقه دیگر تفاوت پیدا می‌کند. از این رو، نوع محیطی که در جغرافیای انسانی مورد مطالعه است، همانا محیط عملکردی است (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

در این محیط انسان‌های مستقر در آن با استفاده از راه‌های انتخابی خود به حیات ادامه می‌دهند. در حقیقت بهره‌گیری از محیط با میزان شناخت جوامع انسانی از محیط زندگی خود یعنی ادراک محیطی و نیز امکانات (تکنولوژی) موجود در آن محیط در ارتباط است. از این رو محیط کارکردی نسبت به محیط ادراکی سطح محدودتری داشته و با افزایش زمینه‌های تکنولوژی دامنه آن وسیع‌تر خواهد شد (بدری‌فر، ۱۳۷۴: ۱۹).

با عنایت به مطالب پیشین، جغرافیا با کنش‌های متقابل انسان - محیط، در متن مکان‌های ویژه و موقعیت‌های مکانی مربوط است و از این رو است که «هربرت» و «ماتئوس» علم جغرافیا را «مطالعه پدیده‌ها و فرآیندهای محیط‌ها و چشم‌اندازهای طبیعی و انسانی کره زمین در مقیاس محلی و جهانی» قلمداد می‌کنند (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۸۵). لذا جغرافیدانان به مطالعه سطح زمین و به بیان دیگر به زمین از لحاظ محیط مسکونی انسان توجه دارند.

نقشه: جغرافیدان به یاری نقشه که به گفته کارل ساور زبان رسای او محسوب می‌شود به تبیین مسائل حوزه شناخت خویش می‌پردازد. نقشه در عین حال هم ابزاری برای تحلیل و هم چارچوبی برای ارائه ساده نتایج و تعیین موضع آن به حساب می‌آید (دولفوس، ۱۳۷۳: ۱۰). در علم جغرافیا استفاده از نقشه به عنوان ابزار تحلیل و وسیله‌ای کارآیند برای نمایش پدیده‌های مربوط به سرزمین‌ها و مکان‌ها است و جغرافیدانان برای جایگزین کردن و عرضه مشاهدات خود یکی از بنیادی‌ترین زبان‌های انسان متجدد، یعنی نقشه را به کار می‌گیرند (شبلینگ، ۱۳۷۷: ۲۳۸) با این همه با وجودی که جغرافیدانان تنها مخاطبان نقشه‌ها نیستند، نقشه برای آنها یک ابزار کار اساسی محسوب می‌شود. نقشه‌ها زبان فضایی اصلی را فراهم می‌آورند و ضمن آن بسیاری از مسائل جغرافیایی، بحث و نتایج و توصیه‌های مناسب را بازنمایی می‌کنند.

نقشه‌ها از ویژگی تعمیم‌گرایی برخوردارند و دربرگیرنده چهار عنصر هستند که شامل طبقه‌بندی، علامتگذاری، مراحل عملکرد استقرایی یا رفتاری، و ساده‌گرایی هستند. این ویژگی‌ها سبب

می‌شوند تا توانمندی ارتباط‌رسانی یک نقشه را به حداکثر برسانند. می‌توان گفت نقشه از فرم، خط و رنگ در چارچوب علائم مشخصی تشکیل شده است؛ و دارای یک مطلق‌گرایی می‌باشد که در آن پدیده‌ها به صورت منتخب، تعمیم یافته و طرّاحی شده مطرح گردیده‌اند. این موضوع را می‌توان تحت عنوان تعمیم نقشه‌کشی مطرح کرد (بهبروز، ۱۳۷۸: ۲۳۱). بدین ترتیب نقشه‌ها اولاً ابزاری برای شناسایی نواحی و تحلیل محتوای آنها محسوب می‌شوند. پراکندگی‌ها یا توزیع‌های فضایی، بافت‌ها و روابط که مورد توجه جغرافیدانان هستند، معمولاً به راحتی قابل مشاهده و تفسیر در خود چشم‌انداز نیستند و بدین رو، نقشه ابزار اساسی و متمایز جغرافیدانان گشته است. ثانیاً بسیاری از پراکندگی‌های جغرافیایی نظیر کاربرد زبان‌ها در نواحی خاص جغرافیایی، اعتقادات مذهبی و مهاجرت‌ها که از پدیده‌ها و فرآیندهای فضایی هستند اما قابل لمس کردن و یا قابل مشاهده نیستند؛ با ترسیم روی نقشه‌ها، معنای واقعی خود را نشان می‌دهند (بهبروز، ۱۳۷۴: ۲۴). لازم به ذکر است که نقشه بازنمایی دو بُعدی بخشی از سطح زمین می‌باشد و الزاماً کوچکتر از مرجعی (سطح زمین و عوارض آن) است که آن را بازنمایی می‌کند و لذا نمی‌تواند دربرگیرنده همه اطلاعات و واقعیت‌های آن مرجع باشد. در نتیجه تنها اطلاعات گزینشی، آنهم بسته به مقاصد ویژه‌ای که به آن منظور تهیه شده‌اند را به نمایش در می‌آورند (Bergman & Renwick, 2002: 29).

با رویکرد انتقادی نقشه به عنوان ابزاری در خدمت محیط‌شناسی و بازنمایی‌کننده تسلط انسان بر محیط پیرامون خود، همواره ابزاری در اختیار قدرت سیاسی و حاکمیت‌ها بوده است. تهیه نقشه در پنج سده اخیر از بعضی جنبه‌ها در جهت اهداف و مقاصد سیاسی بوده است. دلایل پیوند میان نقشه‌کشی و قدرت سیاسی در قرون معاصر و جدید عبارتند از: ۱. گسترش اکتشافات جغرافیایی؛ ۲. پیدایش دولت‌های سرزمینی؛ ۳. افزایش رقابت‌های استعماری میان قدرت‌های اروپایی؛ ۴. پیدایش دولت ملی پس از انقلاب فرانسه؛ ۵. جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک؛ ۶. روندهای جهانی شدن و محلی‌ماندن (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۹-۵۱). با رویکرد فوق، نقشه هم محصول قدرت و هم مولد آن است و نیز نقشه خود، تولیدکننده قدرت و بازتولیدکننده آن است.

با توجه به آنچه گفته شد نقشه، ماهیت پویایی پدیده‌های طبیعی و چشم‌اندازهای فرهنگی انسان را نشان می‌دهد و زبان رسمی جغرافیا است و بدلیل اینکه این زبان دارای نظام یکسانی برای

ساختار بخشیدن به اندیشه است، ماهیت پویایی پدیده‌های طبیعی و چشم‌اندازهای فرهنگی انسان را نشان می‌دهد (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۸۶).

هم‌چنانکه در مباحث پایه‌ای مقاله اشاره گردید نقشه یکی از شاخص‌ها و محورهای اصلی هسته یکپارچه دانش جغرافیا است. در تأیید این اصل جغرافیایی همین بس که بسیاری از دانشمندان معاصر و جغرافیدانان حرفه‌ای، تنها مفاهیم و موضوعاتی را در حیطه و شمول دانش جغرافیا به شمار آورده‌اند که قابلیت بازنمایی از طریق نقشه را داشته باشند. یکی از جغرافیدانان حرفه‌ای ایو لاکست است که در تعریف جغرافیا می‌نویسد: هر آنچه را که به ترسیم و نمایش در «نقشه درآید» جغرافیایی تلقی می‌شود و با این معیار اموری همچون متافیزیک و یا احساسات که قابل نمایش بر روی نقشه نیستند به راحتی می‌توان از علم جغرافیا جدا و مرزبندی نمود (ایولاکست، ۱۳۶۷: ۵۹).

تحلیل و نتیجه‌گیری

با توجه به ماهیت ویژه تحقیق، یافته‌های آن و نتیجه‌گیری به صورت یکجا بیان می‌شود و جمله آغازین آن که مبنای نتیجه‌گیری کلی پژوهش است عبارتست از:

آگاهی از عرصه‌ها و تقسیمات دوگانه جغرافیایی؛ آری، دوانگاری‌های مخرب؛ هرگز!

تفکر دوگانه‌پندار، بر فلسفه علوم اجتماعی سایه افکنده است؛ یعنی سؤال‌ها به گونه‌ای مطرح می‌شوند که عبارات «یا این» «یا آن» در برابر هم قرار می‌گیرد و ناگزیر یکی از آنها صحیح انگاشته می‌شود. موضوعاتی که به گونه‌ای رقابتی، به صورت مانع‌الجمع در نظر گرفته شده‌اند، لزوماً جایگزین‌های متضادی نبوده‌اند؛ این موارد که پاسخ‌های کامل به نظر می‌رسند تنها یک سوی قضیه و بخشی از حقیقت را دربردارند و برای تکمیل خود به سوی دیگر قضیه، یعنی سمت مخالف انگاشته شده، نیازمنداند (فی، ۱۳۸۳: ۳۱۵). دوگانه‌گرایی‌ها و تباین‌های به ظاهر درونی علم جغرافیا همانند جغرافیای طبیعی، انسانی، سیستماتیک، ناحیه‌ای و تخصص‌گرا و ترکیبی و غیره برای جغرافیدانان در اصل این تصور غلط را فراهم می‌آورد که چیزی مهم را درک کرده‌اند. اما وقتی به اصل ماجرا می‌رسند حقیقت ساده نیست. این اعتقاد (تأکید بر اختلافات و انقسامات و انقلاب علمی) غالباً از هیجان‌زدگی بیش از حد در مورد عالی بودن مطلب جدید ناشی می‌شود و یکی از دلایل این امر آن است که نسل جدید آنچه را که سنت

قدیمی اقامه می‌کرده فراموش و به آن بی‌توجهی کند (هولت - جنسن، ۱۳۷۶: ۱۴۶). بی‌توجهی جغرافیای نو و انسان‌گرایان از به کارگرفتن جغرافیای طبیعی جز به منظور استفاده موقت از آن به عنوان «چارچوب طبیعی» فعالیت‌های انسانی و به عنوان عنصری از عناصر فضا (شبلینگ، ۱۳۷۷: ۱۴۱) یا کم‌اعتبار جلوه دادن مطالعات کورولوژیک (جغرافیای ناحیه‌ای)، افتراق مکانی و موضوع منحصر بفرد بودن توسط جغرافیای قانونمند (سیستماتیک) و نیز طرد تخصص‌گرایی‌های تجزیه‌نگر به واسطه جغرافیای ترکیبی و وحدت‌گرا نمونه‌هایی از هیجان زدگی‌های افراطی است. به نظر پرستن جیمز، پذیرش تباین‌های بسیار، یک تله‌واژه تراشانه است و اطلاق معانی یا تفاسیر ثابت به مظاهر جهان ممکن است منجر به مناقشات غیرواقعی بین آنها شود. وی پیشنهاد می‌کند که تباین‌ها و دوانگاری‌های زیر صدمات بخصوصی به تفکر جغرافیایی زده‌اند:

۱. اینکه جغرافیا یا بایستی رشته‌ای قانونمند یا رشته‌ای فاقد قانون باشد ولی نباید هر دو باشد؛
۲. اینکه جغرافیای طبیعی و انسانی شاخه‌های به وضوح متمایز این رشته با مفاهیم و روش‌های جداگانه هستند؛
۳. اینکه جغرافیا یا بایستی سیستماتیک باشد یا ناحیه‌ای؛
۴. اینکه روش‌های جغرافیایی بایستی یا استقرایی باشد یا استنتاجی؛
۵. و ...

در حقیقت، جغرافیا در ورای تمامی این تباین‌ها قرار دارد. جغرافیا مانند بسیاری از رشته‌های دیگر بایستی هم قانونمند و هم غیرقانونمند باشد. یک انتقال دائمی از یکی به دیگری وجود دارد. غالب تحقیقات چیزی از هر دو دارند (هولت - جنسن، ۱۳۷۶: ۱۴۵). لذا بایستی جغرافیدانان طبیعی و انسانی و جغرافیدانان ناحیه‌گرا و سیستماتیک تعامل بیشتری با همدیگر داشته باشند تا از رهگذر آن، فرصت‌ها و ظرفیت‌های مطلوبی برای همکاری‌های علمی و تحقیقاتی داشته باشند. بر این اساس، اگر به دانش جغرافیا با نگاه ترکیبی و از منظر مدل جغرافیای یکپارچه نگریسته شود جغرافیدانان، طبقه‌بندی معمول و کلاسیک جغرافیا (یا این یا آن) را چه به صورت طبیعی یا انسانی و چه ناحیه‌ای یا سیستماتیک (نظام‌پذیر) و نیز تأکید بر تخصص‌گرایی صرف مبتنی بر جغرافیای گسسته را رها می‌کنند. لذا پیامد عملی پایبندی به این مدل، بازنمایی تخصص‌های جغرافیایی به صورت یکجا و در ارتباط منطقی و پیوسته با هم است.

تنها با ردّ دوانگاری خطا برانگیز در جغرافیا است که جغرافیای ناحیه‌ای و جغرافیای سیستماتیک، ضرورتاً جدا نشدنی اعلام می‌شود (شکویی، ۱۳۷۵: ۱۹۹) بدین ترتیب، جغرافیا نه به تنهایی جزئی‌نگار است و نه قانون‌یاب، بلکه هر دو خصوصیت را در عین حال داراست. جزئی‌نگار است بدان سبب که هر جامعه و ناحیه‌ای با وجوه ویژه خویش مشخص می‌شود. قانون‌یاب است زیرا که ساختارهای مربوط به سرزمین، فراسوی ویژگی‌های نوعی خود، می‌توانند جای جای، با تیپ‌های بیش و کم عمومی که همه‌جا و یا دست‌کم در جاهایی خاص یافت می‌شوند، انطباق یابند.

از این رو، تقسیم بین جغرافیای سیستماتیک و ناحیه‌ای مصلحتی است به خاطر مسائل علمی که یکی در دیگری مخلوط است. یکی کردن جغرافیای طبیعی و انسانی یکی از وظایفی است که وجود این رشته را توجیه می‌کند و تا آن زمان که جغرافیدانان ضرورت کنار هم بودن را احساس می‌کنند وحدت جغرافیا نمی‌یابد مورد انکار قرار گیرد. هم استقراء و هم استنتاج در یک تحلیل علمی بایستی کلاً استفاده شوند. بدین معنا جیمز استدلال می‌کند که بیشتر خصومت‌ها در درون جغرافیا جنگ کلمات است تا جنگ واقعیت‌ها (هولت - جنسن، ۱۳۷۶: ۱۴۵). نمونه‌ای از پیامد عملی چنین همزیستی مخاصمه‌آمیز غیرمنطقی و حاشیه‌ای در استنتاج نهایی یکی از جغرافیدانان برجسته بدین صورت بیان شده است: به گفته جغرافیدان مشهور پیتر هاگت، معماران و اقتصاددانان به این لحاظ که در فعالیت‌های خود به شکل سستی روی «بسط ترکیب» تمرکز داشته‌اند تأثیر بیشتری نسبت به جغرافیدانان - که دل‌مشغول جغرافیای سیستماتیک (قانونمند و نظام‌پذیر) هستند - در شکل دادن به محیط مصنوع [به عنوان مثال محیط شهر] داشته‌اند. واقعیت عدم تمرکز بر ترکیب، هم در داخل کشور و هم در جهان خارج مصداق داشته و دارد. در واقع تمرکز جغرافیدانان روی کار ترکیبی علیرغم اینکه به طور سستی کم و بیش در آثار جغرافیدانان مورد تأکید قرار می‌گرفته اما طبق نظر آژ و هاگت صرفاً اخیراً مورد توجه جدی قرار گرفته است (تبریزی، ۱۳۹۰: ۱۸۴). روی همین اصل پیر ژرژ معتقد است یکی از خطرهایی که هویت، وحدت و تمامیت دانش جغرافیا را تهدید می‌کند از شخص جغرافیدانان برمی‌خیزد؛ از کسانی که وسوسه می‌شوند تا روح سنتز را از دست بدهند و به دامن تحلیل‌ها و روش‌های غیرجغرافیایی درغلتنند. لحن او در مقابله با کسانی که در قبال فن‌سالاری سامان بخشی سرزمین دامن از دست می‌دهند و در برداشت‌های کمیّتی به توهم دچار می‌آیند و یا در عرصه ژئومورفولوژی در دام برداشت‌های کمیّتی می‌افتند تند و سازش‌ناپذیر است: «چه بسا با

دست و دلبازی و ولنگاری، نام جغرافیا را بر پژوهش‌هایی می‌نهند که به قلمرو علوم فیزیکی و طبیعی تعلق دارند ... بی‌آنکه درصد آن بوده باشیم از ارزش چنین پژوهش‌هایی بکاهیم، به تذکار این نکته ناگزیریم که با همه فوایدی که بر این شیوه از مطالعه در تفسیر یک چشم‌انداز جغرافیایی می‌تواند مترتب باشد، این‌گونه پژوهش در ذات خود از عرصه کار جغرافیا بیرون است» (شبلینگ، ۱۳۷۷: ۱۵۰-۱۴۹). جغرافیدانان می‌باید از دوگانگی‌ها یا چندگانگی‌های درونی جغرافیا آگاه باشند ولی از دوانگاری‌های مخرب و خطا برانگیز بپرهیزند. دوگانه‌گرایی، جبهه‌ای متقابل را در میان دو موضوع سامان می‌دهد و فرد را ملزم به انتخاب یکی در برابر دیگری می‌کند: یا این طرف یا آن طرف. به این ترتیب مجال پذیرش هر دو روئیه قضیه وجود ندارد، یعنی نمی‌توان آنها را در قالب هم این و هم آن قرار داد. لازمه این امر تفکر دیالکتیکی است.

در رهیافت دیالکتیکی، تفاوت‌ها به گونه‌ای مطلق دریافت نمی‌گردد و روابط آنها از نوع آنتاگونیستی (ضد رقیب) مفرط نیست. در نظرگاه دیالکتیکی، آلترناتیوها، ضمن رقابت صادقانه برابر یکدیگر، صرفاً به ظاهر، حکم یک «دیگر» تمام عیار را دارند. آنها در واقع عمیقاً به هم متصل‌اند و تقابل آنها آشکار می‌کند که چگونه این تفاوت‌ها را باید تفسیر کرد و از مرز آنها عبور کرد. عبور کردن نه به معنای پاک کردن صورت مسئله، بلکه به مثابه قرار دادن آنها داخل یک چارچوب بزرگ‌تر است (فی، ۱۳۸۳: ۱۷-۳۱۶). با ملحوظ ساختن رهیافت فوق، تقسیمات غیر قابل انعطاف و خشک و دیدگاه‌های مکانیکی مبتنی بر قطعیت واحد جای خود را به تخصص‌های مرتبط با هسته یکپارچه جغرافیا، ترکیبی دیدن، نسبی‌نگری، توأمان دیدن ضعف و قوت پارادایم‌ها و تقسیمات جغرافیا در درون شاکله بهم پیوسته و منسجم آن می‌دهد.

البته لازم به ذکر است که میان دوانگاری آزاردهنده یا این یا آن، با «چندگانگی دیدگاه‌ها» افتراق معنایی شدیدی وجود دارد. اساساً چندگانگی دیدگاه‌ها روی موضوعات مرکب، غیر بسیط و ویژه‌ای همچون توسعه، شهر، مخاطرات زیست محیطی، برنامه‌ریزی ناحیه‌ای و غیره منجر به شناخت کامل و همه جانبه آن موضوعات از منظر علوم متعدد می‌شود. در موضوعات میان رشته‌ای، موضع‌گیری جغرافیا به سبب تعلق و وابستگی‌اش به مقولات مرکزی و شاخص‌های پایه‌ای نظیر فضا، محیط، مکان، سرزمین، ناحیه، آمایش و ... و بازنمایی برخی واقعیات آن موضوعات بر روی نقشه - به عنوان زبان رسمی این علم - به گونه‌ای است که جغرافیا را از علوم مجاور طبیعی، انسانی و اجتماعی متمایز و برجسته می‌سازد.

کتاب‌شناسی

۱. افروغ، عماد (۱۳۷۷)، فضا و نابرابری اجتماعی، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس؛
۲. بدری فر، منصور (۱۳۷۴)، جغرافیای انسانی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور؛
۳. بهروز، فاطمه (۱۳۷۴)، زمینه‌های غالب در جغرافیای انسانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۴. بهروز، فاطمه (۱۳۷۸)، فلسفه روش‌شناسی تحقیق علمی در جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۵. پوراحمد، احمد (۱۳۸۵)، قلمرو و فلسفه جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۶. جانستون، رونالد (۱۳۷۹)، مسئله جا و مکان جغرافیایی، ترجمه جلال تبریزی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛
۷. حبیبی، سیدمحسن (۱۳۷۵)، از شار تا شهر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۸. حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۸۶)، کالبد شکافی نقشه و نقش آن در اعمال قدرت و القاء سیاست، رساله دکتری، تهران، دانشگاه تهران؛
۹. راولینگ، النور و دوهرتی، ریچارد (۱۳۷۸)، جغرافیا در قرن بیست و یکم، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی؛
۱۰. رلف، ادوارد (۱۳۹۰)، مکان و حس لامکانی، ترجمه جلال تبریزی، تهران، ناشر مترجم؛
۱۱. رهنمایی، محمدتقی (۱۳۸۹)، توان‌های محیطی ایران، تهران، انتشارات دانایی توانایی؛
۱۲. دولفوس، اولیویه (۱۳۶۹)، فضای جغرافیایی، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، نشر نیکا؛
۱۳. دولفوس، اولیویه (۱۳۷۳)، تحلیل جغرافیایی، مشهد، نشر نیکا؛
۱۴. سلیمانی، محمد (۱۳۷۱)، ماهیت و قلمرو علم جغرافیا (مجموعه سخنرانی‌ها)، تهران، انتشارات سمت.
۱۵. شبلینگ، ژاک (۱۳۷۷)، جغرافیا چیست؟، اقتباس سیروس سهامی، مشهد، انتشارات محقق؛
۱۶. شکویی، حسین (۱۳۷۵)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا (جلد اول)، تهران، انتشارات گیتاشناسی؛
۱۷. شکویی، حسین (۱۳۸۲)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا (جلد دوم) فلسفه‌های محیطی و مکتبهای جغرافیایی، تهران، انتشارات گیتاشناسی؛
۱۸. شکویی، حسین (۱۳۷۳)، فلسفه جغرافیا، تهران، انتشارات گیتاشناسی؛
۱۹. شیفر، فردکورت (۱۳۸۱)، استنناگرایی در جغرافیا آزمونی روش‌شناسی، ترجمه حسین حاتمی‌نژاد، مشهد، مجله علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۳؛

۲۰. فرید، یدا... (۱۳۷۹)، شناخت شناسی و مبانی جغرافیای انسانی، اهر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی اهر؛
۲۱. فرید، یدا... (۱۳۸۰)، تأملی در فضای جغرافیایی، با نگاهی به نظرات جغرافیدانان معتبر فرانسه، اهر، مجله فضای جغرافیایی، شماره اول؛
۲۲. فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردها، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
۲۳. کرنگ، مایک (۱۳۸۳)، جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران، انتشارات سمت؛
۲۴. کلاوال، پل (۱۳۷۳)، جغرافیای نو، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، ناشر مترجم؛
۲۵. لاکست، ایو (۱۳۶۷)، جغرافیا نخست در خدمت جنگ، ترجمه ابوالحسن سرورقد مقدم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی؛
۲۶. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح؛
۲۷. نوروزی ثانی، پرویز (۱۳۸۶)، اصول مقدماتی فلسفه جغرافیا، تبریز، انتشارات آشینا؛
۲۸. نظری، علی اصغر (۱۳۷۸)، مبانی علم جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور؛
۲۹. هاگت، پیتر (۱۳۷۳)، جغرافیا ترکیبی نو، ترجمه شاهپور گودرزی نژاد، جلد اول، تهران، انتشارات سمت؛
۳۰. هاگت، پیتر (۱۳۷۵)، جغرافیا ترکیبی نو، ترجمه شاهپور گودرزی نژاد، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت؛
۳۱. هولت - جنسن، آریلد (۱۳۷۶)، جغرافیا؛ تاریخ و مفاهیم، ترجمه جلال تبریزی، تهران، انتشارات سیر و سیاحت؛

32. Agnew, John. (2005), 'Space : Place', in P. Cloke & R. Johnston (eds.) Spaces of Geographical Thought, London : SAGE Publications;
33. Bergman, Edward .F. and Renwick.W. H,. (1999), Introduction to Geography: Peoples, Places and Environment, New Jersey Prentice-Hall. Inc;
34. Entrikin, J.N,. (1991), The Betweenness of Place: Toward a Geography of Modernity, London: Macmillan;
35. Flint, Colin, (2006), Introduction to Geopolitics, London and New York: Routledge;
36. Hubbard, P. and Kitchin, R. and Bartley, B. and Fuller, D,. (1996), Thinking Geographically;
37. Space, Theory and Contemporary Human Geography, London and New York: Continuum;

38. Jones, M. and Jones, R. and Woods, M., (2004) **An Introduction to Political Geography : Space, Place and Politics**, London and New York: Routledge;
39. Massey, Doreen,. (1987), 'New Directions in Space', Gregory & Urry (eds.), **Social Relations and Spatial Structure**, London: Macmillan Education LTd;
40. Mathews, John A. and David T. Herbert,. (2004), **Unifying Geography. Common Heritage. Shared Future**. Routledge London and New York;
41. Relf, Edward,. (1976), **Place & Placelessness**, London: Pion Limited;
42. Staeheli, L. A.,. (2008), 'Place', in J. Agnew & Others (eds.) **A Companion to Political Geography**, U.K: Blackwell;
43. Tuan, Yi Fu,. (1977), **Space and Place**, London: Edward Arnold.